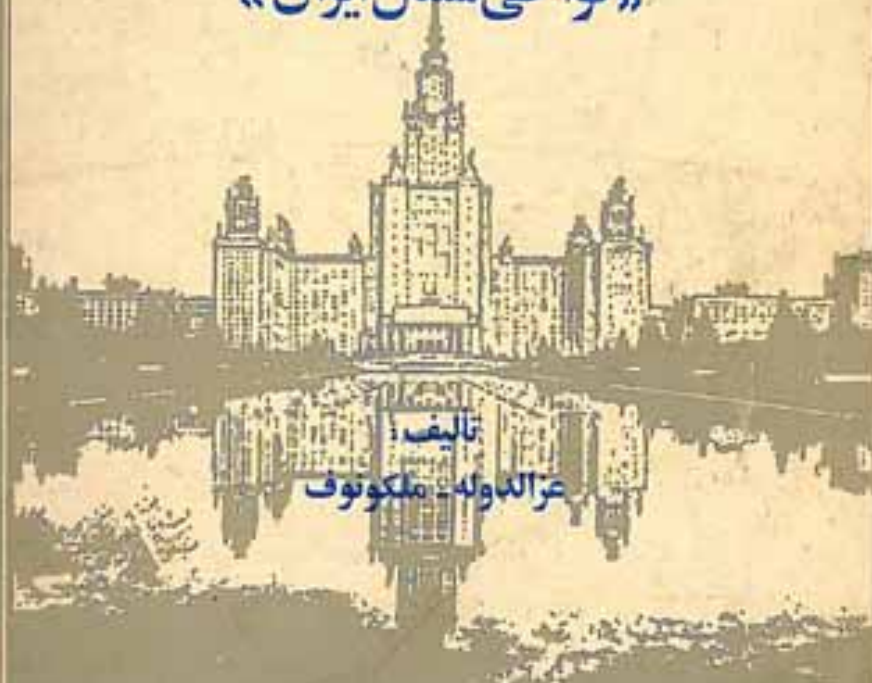


# سفرنامه ایران و روسیه

«نواحی شمال ایران»



تالیف:

عزالدوله - ملکوتوف



به کوشش: محمدگلین - فرامرظالبی

کتابخانه



کتابخانه

کتابخانه

# سفر نامہ ایران و روسیہ

عز الدولہ - ملکونوف

بہ کوشش

محمد گلبن - فرامر زطالبی



دنیا کی کتاب

www.KetabFarsi.com

## فهرست مطالب

۱- ۲۲	مقدمه
۲۳- ۷۶	سفرنامه روسیه
۷۷-۲۱۶	سفرنامه نواحی شمال ایران
۸۱-۸۲	یادداشت مترجم
۸۳-۸۸	ملخص مقدمه کتاب
۸۹-۱۱۹	در ذکر آنچه در این نسخه در باب آنها گفتگو خواهد کرد
۱۲۰-۱۳۶	در باب استرآباد و راه پروان تا شاهرود
۱۴۱-۱۷۰	مازندران
۱۷۱-۱۹۸	ولایت گیلان
۱۹۹-۲۱۰	سواحل ترکمانان
۲۱۱-۲۱۶	جزایر آشوراده
۲۱۷	فهرست راهنما



دنیای کتاب

نام کتاب : سفرنامه ایران و روسیه  
تألیف : عزالدوله و ملکونوف  
پکوشش : محمدگلین و فرامرز طالبی  
ناشر : دنیای کتاب  
نوبت چاپ : اول  
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه  
تاریخ نشر : ۱۳۶۳  
چاپ : چاپخانه دهرزاد  
صحافی : پیک  
ایران - تهران خیابان جمهوری

این مجموعه شامل دو سفرنامه به نام‌های «سفرنامه روسیه» و «سفرنامه نواحی شمال ایران» می‌باشد.  
 «سفرنامه روسیه» توسط عزالدوله - عبدالصمد میرزا - برادرزنتی ناصرالدین شاه نوشته شده است. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری برابر با سال ۱۸۸۳ میلادی هیئتیی به سرپرستی عزالدوله برای شرکت در مراسم تاجگذاری الکساندر سوم به روسیه اعزام می‌شوند، این سفرنامه شرح این دیدار است.  
 «سفرنامه نواحی شمال ایران» به شرح وقایع تاریخی، مشاهدات و... مردم شمال ایران است که توسط ملکونوف، یکی از آکادمیسین‌های روسی در سال ۱۲۷۷ هجری قمری مطابق با سال ۱۸۶۰ میلادی به رشته تحریر درآمده است.  
 از آنجا که یک سیاح روسی شرح مشاهدات خود را در ایران نوشته و نیز یک ایرانی گزارش سفر خود به روسیه را به رشته تحریر درآورده است - اگرچه زمینه مشاهدات آنها متفاوت است - این دو سفرنامه در یک مجموعه و با عنوان مشترک «سفرنامه ایران و روسیه» ، ارائه می‌گردد. هر سفرنامه با مشخصات کامل خود در مقدمه معرفی شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم  
 به استعانت

از دستم سفرنامه جبرئیل از دستم سفرنامه جبرئیل  
 نعمت میرزا در سفر از دستم سفرنامه جبرئیل  
 مصطفی در سفر از دستم سفرنامه جبرئیل  
 میرزا حسن در سفر از دستم سفرنامه جبرئیل  
 از دستم سفرنامه جبرئیل از دستم سفرنامه جبرئیل  
 کنار در سفر از دستم سفرنامه جبرئیل  
 در سفر از دستم سفرنامه جبرئیل  
 کفعم در سفر از دستم سفرنامه جبرئیل  
 طهران از دستم سفرنامه جبرئیل  
 نعمت از دستم سفرنامه جبرئیل

## ۱ - سفرنامه روسیه

عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدینشاه نویسنده این گزارش در سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۸۸۳ میلادی) به سرپرستی هیئتی جهت مراسم تاجگذاری الکساندر سوم امپراطور روسیه تزاری از طرف ناصرالدینشاه به مسکو می‌رود. مسیر حرکت او از تهران به کرج، قزوین، رشت، بندر انزلی است. او و هیئت همراهش از بندر انزلی - از راه دریا - به حاجی طرخان، ساراتف، مسکو و پترزبورگ می‌روند. این سفر کلاً ۵۲ روز طول می‌کشد.

نسخه این سفرنامه به شماره ۸۶۴/ف در کتابخانه ملی موجود است. صفحه‌ای که از طرف کتابخانه ملی به عنوان شناسنامه به نسخه اصلی اضافه شده نام این سفرنامه را «سفرنامه مصطفی قلی خان به فرنگ» ثبت کرده است. درحالیکه سید عبدالله انوار در جلد دوم فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی آن را بانام «سفرنامه مصطفی قلی خان به روسیه» آورده است. و ما این عنوان را - منهای نام نویسنده سفرنامه که بعداً توضیح داده خواهد شد - انتخاب نموده‌ایم.

مشخصات این سفرنامه در کتابخانه ملی در «فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی» جلد دوم، چنین آمده است:

شکسته نستعلیق، ۱۱ ذیعقدهی ۱۳۰۰ ه. ق. احتمالاً نویسنده، تجریش، شمیران، روی تاریخ و اسماء با مرکب سیاه خط کشی شده...

جلد تیماج قرمز، یک لایی، ۲۰۰×۱۳۰. کاغذ: فرنگی، سفید، ۲۸ برگ، ۱۴ سطر کامل ۱۶۵×۹۰

۱- نسخه دیگری از این سفرنامه در دست است که متأسفانه پس از آنکه کار ما به پایان رسید، از وجود آن اطلاع یافتیم. عنوان آن به این قرار است: «سفرنامه مصطفی قلیخان». آغاز و انجام آن با متن تصحیح شده یکی است نگاه کنید به فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی صفحه ۱۵۲

ع. ع.

دریغ جابر رفت کردم  
 چشمت دهم مثلش ز زخم زدن  
 بر دروزه غربا طهران است  
 در طهران گرم است  
 در ششم انیمه شریف فرما  
 تبحر سه روز در مرض  
 بر طرز بوبروش  
 پامیر با نبر سه قمر  
 ۳ تپ بر ۱۸۸۳  
 ۲۵ روز در دست سفر است

عزالدوله یکی از شخصیت‌های حکومتی دوره ناصری است که تا کنون چهره‌ی او در تاریخ ایران دوره قاجار مورد توجه قرار نگرفته است. در حالیکه زندگی او چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ برادر بودن با ناصرالدین‌شاه دارای چنان باری از وقایع تاریخی است که می‌تواند در شناساندن فضای کلی سیاسی و اجتماعی دوره قاجار - بویژه ناصرالدین‌شاه - کمک شایانی کند.

شاید زندگی ساکت و بی سروصدای او این امکان را به وجود نیاورده که در محور کارهای حکومتی باشد، ولی چشم‌اندازی که او - حداقل در همین سفرنامه - از جامعه خود و خارج از آن، ترسیم می‌کند، به خوبی می‌تواند نشان‌دهنده این مهم باشد که عزالدوله یکی از مهره‌های آگاه دوره‌ی ناصری بوده است. حال باید با تحقیق در بررسی آثاری که - احتمالاً از خود به جای گذاشته - و پژوهش در زندگی سیاسی و اجتماعی و همچنین جاپاهایی که در جریان حکومتی داشته، کم و کیف این آگاهی را به درستی شناخت و با توجه به همین داده‌ها شخصیت تاریخی او را ترسیم نمود.

بیشترین توضیح درباره عزالدوله توسط مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران آمده است:

«عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر سوم محمد شاه قاجار و برادر کهنتر صلیبی ناصرالدین‌شاه که در ششم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۱ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۴۸ ه. ق. (۱۳۰۸ خورشیدی) در سن ۸۷ سالگی در تهران در گذشت.

مادرش از ترکمن‌های طایفه سالور بوده و هنگامی که متولد شد از حاج میرزا آقاسی صدراعظم برای نام‌گذاری طفل نوزاد استعلام گردید، او نام مرشد خود آخوند م‌العبدالصمد همدانی را برایش انتخاب و مورد قبول خانواده سلطنتی واقع شد. در سال ۱۲۹۰ ق. در سفر اول ناصرالدین‌شاه به اروپا از همراهان شاه (ملتر مین رکاب)

بود. عبدالصمد میرزا عزالدوله تا سال ۱۲۹۰ ق. مرتباً به حکومت‌های درجه دوم و سوم تعیین می‌شد باین شرح:

دوبار حاکم قزوین، یکبار حکومت زنجان، یکبار حکومت بروجرد، سه بار حکومت همدان، یکبار حکومت ملایر و توپسرکان و نهاوند. دفعه اول حکومت قزوین در سال ۱۲۷۱ ق. به پیشکاری حسنعلیخان خوئی آجودان‌باشی. دفعه دوم در سال ۱۲۷۳ ق. به پیشکاری حاج میرزا عبدالله‌خان (علاءالملک) برادر حاج میرزا حسینخان سپهسالار. در سال ۱۲۷۸ ق. ملقب به عزالدوله شد و به وزارت و پیشکاری حاج میرزا عبدالله‌خان (علاءالملک) به حکومت همدان منصوب گردید. در سال ۱۲۸۹ ق. به جای یحیی‌خان معتمدالملک (وزیر مخصوص مشیرالدوله) به سمت ایلیخانی گری ایل قاجار گزیده شد. پس از بازگشت از سفر اروپا (۱۲۹۰ ق.) که به همراه ناصرالدین شاه رفته بود، کمتر مأموریتی قبول می‌کرد و تقریباً حال انزواء و گوشه‌گیری را برای خود اختیار نمود.

پس از چند سال بیکاری و انزوا در سال ۱۲۹۹ ه. ق. حاکم همدان و در سال ۱۳۰۱ ق. (۱۸۸۳ م.) هنگام تاج‌گذاری الکساندر سوم امپراطور روسیه در رأس هیأتی از طرف شاه برای تبریک رهسپار پترزبورگ (لنین‌گراد) گردید.

عزالدوله در سال ۱۳۰۲ ق. به جای یحیی‌خان مشیرالدوله وزیر عدلیه عظمی شد. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود (دوشنبه ۲۵ رجب ۱۳۰۲) در این باب می‌نویسد: «مشیر - الدوله از وزارت عدلیه معزول شد، عزالدوله برادر شاه وزیر عدلیه شد. عزل مشیرالدوله بواسطه استعفای خود بود، اما نصب عزالدوله معلوم نشد به واسطه چه بود استخاره بود یا استشاره یا رشوه». در سال ۱۳۰۸ ق. به جای سلطان احمد میرزا عضدالدوله برای بار سوم حاکم همدان شد. در سال ۱۳۰۹ ق. از حکومت همدان معزول و به حکومت ملایر - توپسرکان و نهاوند منصوب گردید جهت تغییر و تبدیل

عزالدوله را اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود (۹ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق.) این چنین ذکر می‌کند:

«عزالدوله که از حکومت همدان بجهت زن تازه‌ای که گرفته بود، معزول کرده بودند ملایر و توپسرکان را به او دادند عضدالدوله مجدداً حاکم همدان شد». اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خود حکومت ملایر و توپسرکان ذکر می‌کند لکن در صفحه ۳۴ جلد دوم کتاب درالتیجان حکومت ملایر، توپسرکان و نهاوند ذکر شده است. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه (۱۳۲۷ ق.) برای ترتیب کارها هیأت مدیره‌ای درست شد و این هیأت تا چندی مملکت را اداره می‌کرد. از اقدامات این هیأت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین و از این راه مبلغی در حدود پانصد هزار تومان جمع شد و دیگر از اقدامات هیأت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت به اساس مشروطیت اظهار دشمنی کرده بودند و باید دانست که عده‌ای از اینان خود را به روسها بسته بودند، از آنجمله عبدالصمد میرزا بود که شخص امپراطور او را به تبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

عزالدوله مردی بود متمدن - خیلی منظم و مرتب - با عقل معاش و صرفه‌جو، زبان فرانسه و انگلیسی را خوب می‌دانست و روی برنامه مرتب و دقیقی که در زندگی داشت، سلامت‌مزا جو قوای خود را خوب حفظ کرده بود و در این سرای کهن دیرزمانی زیست.<sup>۱</sup>

روزنامه شرف درباره عزالدوله چنین نوشته است.

«نواب والا عزالدوله عبدالصمد میرزا از اخوان جلیل‌الشان حضرت سلطنت و شاهزادگان بزرگ این خاندان میمنت‌اقران به زیور درایت کافی و کفایت کامل آراسته و به اکثر فنون علمیه و کمالات و اطلاعات متجلی و در بعضی از السنه خارجه صاحب ربط و مهارت میباشند.

۱- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، جلد دوم، ص ۲۷ - ۲۶۸

پس از آنکه مراتب لیاقت و شایستگی ایشان در خدمت دولت ابد آیت علیه مشهود و معلوم خاطر خطیر اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه گردید در سال ۱۲۷۴ به لقب جلیل‌عزالدوله ملقب گشته و از آن وقت الی الان، غالباً متقلد حکمرانی ولایات معظمه ممالک محروسه بوده و به اغلب امتیازات بزرگ این دولت نایل گشته و در سفر فرنگستان سال ۱۲۹۰ به شرف التزام کتاب اعلی مستعد گردید در این سال خیرمال نیز از جانب سنی الجوانب همایون به تهنیت و تبریک تاجگذاری اعلیحضرت الکساندر سیم امپراطور کل ممالک روس مأمور مسکو شد، این سفارت کبری را با حسن وجوه به انجام رسانیده مورد اعزاز فراوان امپراطوری گردیده، مراجعت کردند. اینک حکمرانی ولایت همدان و توابع برعهده کفایت نواب معظمه موکول و امیرزاده حسینقلی میرزا ولد ایشان در آنولایت نیابتاً مشغول حکمرانی است»<sup>۱</sup>

آنچه که از زندگی عزالدوله ذکر شد، نشاندهنده چند نکته مهم است. با اینکه عزالدوله برادر تنی ناصرالدینشاه بود، ولی هیچ‌وقت در دوران حکومت ناصرالدینشاه یک چهره سیاسی نبود. دادن حکومت ولایاتی که ذکر شد اغلب، پست‌های درجه دوم و سوم بوده است. بعد از سفر فرنگ نیز او به کل گوشه نشینی اختیار می‌کند و با توجه به اینکه «به زیور درایت کافی و کفایت کامل آراسته و به اکثر فنون علمیه و کمالات و اطلاعات متجلی و در بعضی از السنه خارجه صاحب ربط و مهارت می‌باشند» خود قابل تأمل است. آنچه که از سرگذشت او آمده و آنچه که در این سفرنامه دیده می‌شود، نشاندهنده این امر است که عزالدوله یکی از روشنفکران دوران خود بوده است. او به دلیل آشنایی با ممالک خارجه و پیشرفت جوامع اروپایی دارای شناخت نسبی از جامعه خویش بوده است. متأسفانه همانطور که قبلاً اشاره شد اسناد موجود درباره عزالدوله آنچنان نیست که بشود جایگاه او را در جریانات سیاسی دوران ناصری

۱- روزنامه شرف، نوره ۱۱، شهر ذی‌عقده الحرام، سال ۱۳۰۰، ص ۱۵۲

مشخص کرد، ولی در همین محدوده و با همین شناخت اندک می‌توان به این نتیجه رسید که عزالدوله نمی‌توانست از فعل و انفعالات سیاسی جامعه خود چندان دور باشد، به ویژه اگر این دلیل که او «به روبیبه بسته بود و شخص امپراطور او را به تبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داده...» را از نظر دور نداریم.

#### سفرنامه مصطفی قلیخان میرپنجه یا عزالدوله

وقتی سفرنامه روسیه به لحاظ ارزش تاریخی آن مورد توجه راقمان این سطور قرار گرفت تا به عنوان یک سند تاریخی ویرایش و آماده چاپ شود، گمان براین بود که نویسنده این سفرنامه مصطفی قلیخان میرپنجه است.

دلیل عمده این تصور عنوان دست‌نوشته بود که روی سفرنامه بود و دلیل دیگر «فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی».

پس از آنکه این سفرنامه مورد بررسی قرار گرفت، شکی برذهنمان سایه انداخت که نویسنده این سفرنامه نباید مصطفی قلیخان میرپنجه باشد. از آنجا که غیر از فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی هیچ‌جا از این سفرنامه یاد نشده و احتمال می‌رود که تنها نسخه این متن به خط خود مؤلف، در کتابخانه ملی ایران باشد، به ناچار به اسناد و کتاب‌هایی که به نحوی درباره این سفرنامه مطلبی نوشته بودند، رجوع شد و بعد از بررسی کامل این شک که نویسنده این سفرنامه عزالدوله می‌باشد، به یقین بدل گشت.

این اسناد به روشنی نشان می‌دهد که نویسنده این سفرنامه، برعکس آنچه که بر جلد این متن اضافه شده و برعکس آنچه که در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی توسط عبدالله انوار آمده است، کسی جز عزالدوله (عبدالصمد میرزا) نمی‌باشد.

برای اثبات این مدعا قبل از هر چیز باید اشاره کرد که مصطفی قلیخان میرپنجه به هیچ‌وجه سرپرست این هیئت نبوده است. سرپرست این هیئت عزالدوله بوده و مصطفی قلیخان میرپنجه یکی از اعضای

این هیئت بوده است.

روشنترین دلایل این مدعا، متن سفرنامه است. در این متن که توسط سرپرست هیئت عزالدوله نوشته شده در سه جا از مصطفی قلیخان میرپنجه یاد می‌کند:

الف: در صفحه ۲۵ چنین آمده است.

«روز شنبه غره رجب‌المرجب هزار و سیصد هجری، ۲۶ آوریل هزار و هشتصد و هشتاد و سه روسی، ۱۷ درجه ثور، نیمساعت بعد از ظهر، از دارالخلافه تهران حرکت نموده، اجزای سفارت کبری امیرالامراء العظام مصطفی قلیخان میرپنجه، معتمدالسلطان، میرزا جوادخان سرتیپ

و...

در این جا، نویسنده سفرنامه (عزالدوله) به روشنی اشاره می‌کند که میرپنجه یکی از اعضای هیئت او در سفر به روسیه و برای تاجگذاری الکساندر سوم امپراطور روسیه می‌باشد.

ب: در صفحه ۲۷ این سفرنامه چنین آمده است.

جمعه چهارم رجب و ۲۹ آوریل:

...ظاهرخان اسب‌هارا حاضر نموده میرپنجه از سرمای دیشب سرفه می‌کرد. میرزا بیك نایب‌الموت با چند نفر از گله‌خدایان‌الموتی که تا اینجا آمده بودند، مراجعت کردند. این دومین اشاره نویسنده سفرنامه به حضور میرپنجه در هیئت می‌باشد.

ج: و نیز در صفحه ۶۸ این سفرنامه چنین آمده است:

یکشنبه یازدهم شعبان و پنجم ژون ماه:

دریا موج دارد. کشتی حرکت از پهلو به پهلو دارد. باد از مغرب می‌وزد. قدری در سطحه رفتیم، گردش کردیم. دوباره به زحمت به اطاق خود آمدم. جمعی از اهل کشتی مزاجشان برهم خورد، ناهار خبر کردند. نتوانستم در سر



میز حاضر شوم. میرپنجه کمال خوف را کرده بود. استمرار پیغام می داد نقلی نیست. توهم نکنید. رنگ از روی او پریده، در زانو قدرت نداشت. اعضایش مرتعش بود. به میرزا تقی خان پیغام می کرد که باد کوبه نزدیک است. یک پراخوت هم روی آب حرکت می کند. این فقرات هیچ دلیل اطمینان قلب نبود. مشارالیه اصرار به این عبارت داشت که به این دلیل نقلی ندارد. سه ساعت به غروب مانده، از دریا در کمال انقلاب موج های بزرگ برمی خاست. موج در میان کشتی می ریخت. یکی دوباره عرشه کشتی رفت، از اتاق بیرون آمدم. باد شدت داشت. در اطاق خواب ما باز کرد. سرش را داخل کرد. من دیدم می خواهد داخل اطاق شود. گفتم حین کشتی نباید چنین رفت. در را ببند. میرپنجه به اعتقاد اینکه من ترسیده ام، می گوید چه باید کرد؟ با دست و سر اشاره می کند و می گوید نقلی ندارد. تشویش نکنید. در حالیکه نصف بدنش خارج از اتاق است، بالاخره مراجعت کرد. از سالون که می گذشت به اتاق خود می رفت مکرر می گفت و با دست اشاره می کرد، نقلی نیست. میرزا تقی خان تشویش مکن. از این طرف به آن طرف اتاق می خورد و می افتاد. به دیرک ها چسبیده بود. میرزا تقی خان چون حالش کمتر تغییر کرده بود، او را خواستم نزد میرپنجه فرستادم که قدری او را اطمینان بدهد، برگشت. حکایت ها نمود از تفصیل حالت میرپنجه خوف موج و بیم غرق، از خاطره ها رفت...

از این بخش سفرنامه نیز به خوبی روشن می شود که میرپنجه یکی از اعضای هیئت است. و نیز میتوان گفت که از ترس ترس ترسین اعضای هیئت و نازک و نارنجی تریشان نیز می باشد!

۱- نگاه کنید به رجال ایران و روزنامه خاطرات اعتدال السلطنه ایرج افشار

غیر از این بخشها که مستقیماً از میرپنجه به عنوان یکی از اعضای هیئت توسط نویسنده سفرنامه یاد می کند، در سراسر متن جای پای عزالدوله را به عنوان نویسنده سفرنامه می بینیم. چرا که این عزالدوله، برادر ناصرالدین شاه است که به خدمت امپراطور می رسد. هم اوست که می گوید: «اعلیحضرت امپراطور رس آمده، دست مرا گرفته، اظهار التفات فرمودند. از دریا و گزارشات راه استفسار فرمودند. و من بعد از اظهار مراسم شکر گذاری و خوش گذشتن سفر، خدمت و مأموریت خود را در تهنیت تاجگذاری از جانب معالجوانب همایونی به فارسی عرض نمودم... ص ۴۴

و هم اوست که با شاهزادگان غذا می خورد و به اقامتگاه شاهان می رود و اندر آداب و رسوم شاهزادگان می نویسد... و هم اوست که مثل نقل و نبات از جانب سنی الجوانب همایونی نشان شیر و خورشید پخش می کند.

یک دلیل دیگر از همین کتاب برای اثبات این نکته که سفرنامه از آن عزالدوله برادر ناصرالدین شاه است نه میرپنجه: اعلیحضرت امپراطور از سفر سابق ده سال قبل که در رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی در لندن در مجالس میهمانی اعلیحضرت امپراطور که آن وقت، ولیعهد دولتروس بودند، تشریف داشته. در سرمیز در خدمتشان نزدیک بودم. شناسائی سابقه خودشان را اظهار فرمودند. صفحه ۴۵

روزنامه شرف نیز به این سفر اشاره می کند که او «عزالدوله... در سفر فرنگستان سال ۱۲۹۰ به شرف الترامرکاب اعلی مستعد گردیده». ناصرالدین شاه در «روزنامه سفر فرنگستان» نیز به این مسئله اشاره دارد.

«اشخاصی که در کشتی براتسکی بودند: عزالدوله، اعتضادالسلطنه، حسامالسلطنه...»<sup>۱</sup>

همانطور که در سفرنامه الحارالدین شاه و روزنامه شرف آمده، عزالدوله در سال ۱۲۹۰ همراه ناصرالدین شاه به فرنگستان رفته

۱- روزنامه شرف، نمره ۱۱، روزنامه سفر فرنگستان ج اسلامبول.

و در آنجا - بطوری که در این سفرنامه آمده - در مجلسی که اعلیحضرت امپراطور حضور داشته و در آن موقع «ولیعهد دولت روس بوده» با وی ملاقات نموده است، و بی شک نویسنده این سفرنامه کسی جز عزالدوله نمی تواند باشد. غیر از این سفرنامه، که علائم و اشارات مشخص درباره نویسنده دارد، اسناد دیگر نیز وجود دارد که سرپرست هیئت را - که کسی جز عزالدوله نیست - معرفی می کند:

الف: اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات در تاریخ ۲۴ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۰ قمری به سفر این هیئت اشاره می کند و عزالدوله را به عنوان سرپرست معرفی می کند. «شاه صبح آمدند، صبح امین الدوله و ناصرالملک دیدن آمدند. بعد از رفتن آنها من در خانه رفتم. سر ناهار بودم بعد خانه آمد. امروز عزالدوله و سایر همراهان که به جهت تهنیت و تاجگذاری امپراطوریه، پادشاه روس می رود، حضور رسیدند. عزالدوله برادر شاه، مصطفی قلی خان - امیر تومان، (میرپنجه) میرزا جواد خان، سرتیپ (سعدالدوله)، میرزا عباس خان برادر ایضاً، میرزا علی خان مترجم، میرزا حسن نام منشی...»<sup>۱</sup>

ب: مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران در تأیید این مهم چنین اشاره می کند. «در سال ۱۳۰۰ = ۱۸۸۱ میلادی که عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدین شاه در رأس هیئتی برای جلوس الکساندر سیم امپراطور روس به پترزبورگ عزیمت نمود، از اعضای مزبور یکی هم مصطفی خان امیر تومان [میرپنجه] بود.»<sup>۲</sup>

بنابر اسناد ارائه شده، این نکته روشن شد که سرپرست هیئت اعزامی به روسیه عزالدوله است و نویسنده این سفرنامه جز او دیگری نیست و مصطفی قلی خان میرپنجه نیز یکی از

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، صفحه ۲۹۰، ۲۸۹

اعضای این هیئت است که مدارک ذکر شده گویای این حقیقت است.

زمان هر چه را، در هر دوره‌ای - به ویژه در زمانی که استبداد وظیفه‌ای جز قلب واقعیات در ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد - که در سینه‌ی خود ثبت کند، تاریخ از آن يك سند گویا می‌سازد و تاریخ چیزی جز این اسناد نیست. این اسناد است که بعد از گذشت زمان با نسل جدید خود سخن خواهد گفت و واقعیات را ارائه خواهد داد. اسنادی که هر پژوهنده‌ای می‌تواند از آن به اندازه گستره پژوهش بهره‌گیرد تا بتواند به ارزیابی کلی جامعه‌ی مورد مطالعه‌اش، دست یابد.

وقتی این اسناد ارائه شود، وقتی این اسناد کنار هم قرار گیرد، تاریخ زنده‌ای در دست خواهیم داشت.

این گونه اسناد می‌تواند گزارش وقایع اتفاقیه يك پادشاه باشد یا گزارش نویسی میرغضبی که برای حفظ و حراست همان شاه، رعیت را به داور می‌کشد.

این اسناد می‌تواند یادداشت‌های دولتمردی باشد که برای سیر و سیاحت و برای خوشگذرانی مشت مشت پول ملت بلادیده را صرف آن کار دیگر می‌کند و نیز می‌تواند گزارش حاکی باشد که برای گرفتن مالیات و پر کردن جیب خود و دیگران دهکده‌ای - بگو ولایتی - را به آتش می‌کشد. این گونه اسناد می‌تواند گزارش یا سرگذشت روستازاده‌ای باشد که در برابر جور ارباب قد علم می‌کند

و جواب حق طلبیش بدن چهارشقه‌ای است که برای عبرت دیگران بر چهار دروازه شهر آویزان می‌شود. این گونه اسناد می‌تواند سرگذشت جوانی روستازاده باشد که برای پوشیدن لباس فراشی به دستور فراش بزرگ، پدرش را در برابر چشمان وحشت‌زده مادرش با دهنش تمام، کت‌بسته به فراشخانه می‌برد تا جواز ورود به فراشخانه را بدست

و نیز این گونه اسناد می‌تواند «شرح دست و پا بریدن‌ها و طناب انداختن‌ها و شکم دریدن‌ها و سر جدا کردن‌ها و زنده گنج گرفتن‌ها» باشد و نیز «طناب به بیضه بستن و اخته کردن، دهن توپ گذاشتن، مهار از پشتش گذراندن و در کوچه و بازار شهر گرداندن، زن بیچاره فلک زده‌ای را، شاید برای سیر کردن شکم فرزندش به تنگ تن فروشی تسلیم شده، سر تراشیده و بی حجاب در بازار ولایت گرداندن، یک پا و یک دست محکوم را بریدن».<sup>۲</sup>

و نیز این گونه اسناد می‌تواند گزارش آخرین وصیت محکوم به اعدامی باشد که در برابر چوبه‌ی دار، جرمش را برای مردم - بگو تاریخ - بازگو می‌کند.

و نیز این گونه اسناد می‌تواند صورته‌جلس خصوصی محافل کسانی باشد که حق اظهار نظر را از آنها گرفته‌اند.

«سفرنامه روسیه» نیز یک سند است. سندی گویا و پر محتوا. سندی که می‌تواند چشم‌اندازی از یک گذشته را - در بعدی مشخص، تصویر نماید.

همانطور که درباره عبدالصمد میرزا - عزالدوله - گفته شد، او یکی از روشنفکران عصر ناصری است. و این مهم، شاید یکی از دلایل انتخاب او برای ابراز تهنیت به الکساندر سوم امپراطور روسیه باشد. در کل می‌شود گزارش سفر عزالدوله را به دو بخش تقسیم کرد، گزارشی که در طول راه ایران - چه در موقع رفتن به روسیه و چه در موقع برگشت - نوشته شده است. و دوم گزارشی که در خاک روسیه نگاشته شده.

در حرکت عزالدوله از تهران به انزلی، آنچه که بیش از همه

۱- نگاه کنید به: «گیلان در جنبش: شروطیت» نوشته ابراهیم فخرآئی، صفحه ۱۳ و ۱۲

۲- نگاه کنید به «گزارش خفیه نویسان انگلیس - وقایع اتفاقیه - به کوشش

سعید میرجانی: ص ۲۲

در یادداشت‌هایش به چشم می‌خورد، توصیف دقیق طبیعت است. و کمی شرح دید و بازدید آدم‌ها. ولی هم او وقتی که پایش را از ایران بیرون می‌گذارد آنچه که بیش از همه در یادداشت‌هایش ارزش می‌یابد، موشکافی و ثبت روابط اجتماعی و آداب و رسوم و شرح مجالس اشرافی، روشنفکری و محافل روسی است.

«مردم اینجا لباس‌های غریبه دارند. مردها پیراهن قرمز زیاد می‌پوشند. زن‌ها لباس‌های مختلف دارند. تاتارهای مسلمان چادر به سر می‌کشند. ارمنی‌ها و غیره چارقد کوچک به سر می‌کنند و زیر گلوگاه گره می‌زنند. آن چارقد از همه رنگ پارچه می‌شود. بعضی‌ها هستند به لباس فرنگی» ص ۳۶

این موشکافی و دقت از مردم کوچه و بازار پافرانتر می‌نهد و به دربار نیز کشانده می‌شود. با دقتی بیشتر، آنگونه که درخوریک شاهزاده است.

«کسی که به مملکتی وارد شد، به منازل اشخاصی که هم‌شان او و از خانواده سلطنت است با یکفرآجودان و یامهماندار سوار کالسکه شده، می‌رود. از قاپوچی و پیشخدمت درازآجودان سؤال می‌کند، صاحبخانه منزل است و می‌توان [او را] ملاقات کرد؟ پیشخدمت می‌رود و مراجعت می‌کند. یا حاضر است و میل ملاقات کرده، شما داخل می‌شوید. از پنج الی ده دقیقه نشستن رفع زحمت خواهد نمود. یا نیست و یا معذور است. مثل اینکه در سر سفره است یا رخت نپوشیده یا حمام است و غیره، پیشخدمت می‌گوید نیست یا مشغول است اگر هم‌شان است و خیلی محرم است، کارت اسم خود را نوشته به قاپوچی داده، در کمال خوشوقتی مراجعت خواهد نمود. اگر از همسران و بزرگان نیست، آجودان شما سوار شده، کارت برده درب خانه او می‌گذارد. و مراجعت می‌کند. و اگر شما از شاهزادگان نباشید و به مرتبه پست‌تر باشید، همینکه قاپوچی می‌گوید صاحب‌خانه نیست یا معذور است، از کالسکه پیاده شده، در کرباس‌خانه کتابچه و قلم و

دوات موجود است اسم خود را در کتابچه خواهد نوشت. گاه می‌شود مرد بزرگ هم محض پاس‌احترام و کوچکتی، پیاده شده اسم خود را در کتابچه صاحب‌خانه ثبت می‌نماید، بازدید را فردای آن روز یا پس‌فردا اگر عذر موجهی ندارند، باید بهمین قسم بنماید. این رسم بهترین رسم‌ها است.» صفحه ۴۹، ۴۸

این‌گونه توصیف، در سراسر متن، به چشم می‌خورد.

یکی دیگر از ویژه‌گی این گزارش، یادداشت‌هایی است که عزالدوله درباره محافل روشنفکری دارد؛ دیدن تئاتر، کربوباله و دیدار از موزه آرمیتاژ. اگر چه این محافل در خارج از ایران برای ایرانیانی که به قصد سیر و سیاحت می‌روند، به خودی خود جالب‌توجه است و اسنادی نیز موجود است، ولی یادداشت‌های عزالدوله در این مورد از برجستگی خاصی برخوردار است.

«در ساعت هفت ربع به گراند تئاتر تماشاخانه بزرگ... رفتیم... تماشای بسیار خوبی شده است. تماشاخانه زینت عظیمی داشت. باله بسیار غریبی بود که زابدالوصف تعریف داشت. انواع لباس و رقص ملل روسیه را نمودند. در این تماشای شب و روز پرده‌های بسیار خوبی می‌نمودند. پرده آخر موجب حیرت همگی بود. آفرین‌ها گفتند. دست‌ها زدند. تعریف امشب را از تحریر عاجزم آمد...»

«شب به تماشاخانه رفتیم. در باغ وسیعی بود... بازی لی‌برت بود. حکایت هلن و پاریس می‌کرد. این مثل دو شکل مردمی بود. اسباب مضحکه غریبی شده بود. لابل هلن خیلی از خودراضی بود، لیکن تعریفی نداشت. حرکاتش خنده داشت. دراکت اول رفتیم میان باغ گردش کردیم... ص ۳۸ و ۳۷»

درباره تئاتر و باله مطالبی دیگر نیز دارد. عزالدوله دیدارش از موزه آرمیتاژ را چنین وصف می‌کند.

«بعد از ظهر به کرم‌لین و موزه مسکو رفتیم. مدتی گردش و به اسباب‌های قدیمی آنجا تماشا کردم. در آخر کار کتابچه آوردند، اسم

خود را در آنجا نوشتم. از آنجا به عمارت نیس کوچنی که از عمارت دولتی و بیرون شهر مسکو واقع است رفته، هوا قدری گرم بود. عصر مراجعت کردم. من چندین دانه از سکه‌های قدیم کهنه و غیره از نقره و عقیق و مس داشتم. برای یادگاری موزه مسکو، نزد دیرکتر موزه فرستادم.» ص ۶۲

همانطور که دیده می‌شود، عزالدوله که قبل از این به فرنگستان رفته است، با دقت تمام این لحظات سفر خود را یادداشت می‌کند.

در یادداشت‌های کوتاه عزالدوله، لحظات شیرینی از طنز وجود دارد که جدا از محتوای وقایع، نگارش آن خود از چیرگی خاص نگارنده در پرداخت به موضوع خبر می‌دهد. یکی از این تصاویر وصف‌حال میرپنجه است در موقعی که در دریا دچار سانحه می‌شوند - که ذکر آن آمد - و نکته برجسته دیگر نقل و قولی است که از طرف میرزا جوادخان سرتیپ شنیده و آنرا می‌نویسد:

«... گفت که من در مسکو رفتم به عکاسخانه. عکاس بطوری که باید و شاید محل جا و مکان و وضع ایستادن را معین کرد. صندلی و میز گذاشت عکس انداخت. وقتی که آورد بد شده بود. مجدداً انداخت. بد شد. گفت از بس که هیئت شما متغیر است، عکس بد می‌افتد. گفتم فطرت من اینطور است. گفت قدری تغییر حالت بدهید. گفتم مرد که من اینطور خلق شده‌ام، تغییر خلقت بدهم.

گفت قدری اخم نکنید، ابرو باز کنید. گفتم، نمی‌توانم. گفت میل دارید من رفع اخم و بهم‌رفتگی شمارا بکنم؟ گفتم، چگونه. رفت یک دختر وجیه مقبول آورده، در مقابل من. گفت نگاه کن. نگاه کردم. خنده فوق‌العاده بد من دست داد. بی‌اختیار خندیدم. به طوری که خودداری نتوانستم بکنم. بعد عکس مرا انداخت. خیلی بهتر از شبیه ما شد.» ص ۶۸، ۶۷

گزارش عزالدوله در بازگشت به ایران باز به ذکر آدم‌ها و وصف طبیعت می‌گذرد همانگونه که در موقع رفتن بوده است ولی در

برگشت يك جا، گوشه‌ای از چهره‌ی پوشیده خود را نشان می‌دهد. با دیدن این تصویر باید درباره شخصیت او تأمل بیشتری کرد.

«... از محمد آقا بيك كه انداز سؤال كردم اين كرجی را كجا ساختند، گفت به زحمت زياد دو كرجی از بادكوبه خريده و آورده‌ايم. قونسول روس راضی نهی شد. پرسيدم، چرا در شهری مثل رشت و انزلی نهی سازند؟ گفت نه اين چوب را دارند و نه استاد قابل. به جز اين دو قايق نتوانستيم از بادكوبه بياوريم. من و همراهم از اين معنی تعجب كرديم. از جنگل‌هائی كه در صفحه گيلان به نظر می‌آمد كه اقسام درخت‌ها دارد و قابل ساختن كشتی‌هاست و از بی‌ترتیبی و نادانی حيرت كردم. چاره جز سكوت نبود.» ص ۷۰

چاره جز سكوت نداشتن يك شاهزاده كه «به زيور درایت و كفايت كامل آراسته و به اكثر فنون علميه و كمالات و اطلاعات متجلی و در بعضی از السنه خارجه صاحب ربط و مهارت می‌باشند» و در عين حال چنین آدمی مرتباً به حكومت‌های درجه دوم و سوم تعيين می‌شود، و بعد از بازگشت از سفر اروپا همراه ناصرالدین‌شاه «كمتراً موريتی قبول می‌كرد و تقريباً حال انزواء و گوشه‌گیری را برای خود اختيار نمود» قابل تأمل است.

گرچه از دوران قاجار سفرنامه‌های بسیاری در دست است، اما نثر روان و گاه بسیار زیبای این كتاب در آن میان از مقام خاصی برخوردار است. جمله‌های کوتاه و استفاده‌های به جا از افعال و توصيف‌های متنوع از طبيعت و آدم‌ها، این متن را در ادبيات دوره ناصری در جایگاه ویژه‌ای قرار می‌دهد.

## ۲- سفرنامه نواحی شمال ایران

### سپید رود

هنگام فروردین كه رساند نما دردد  
 بر مرغزاد دیلم و طرف سپید رود  
 كز سبزه دبنفشه و گل‌های رنگارنگ  
 گونی بیشت آمده از آسمان فرود  
 دریا بنفش دمرز بنفش دها بنفش  
 جنگل كه بود و كوه كه بود و افق كه بود  
 جای دگر بنفشه يکی دسته بدردند  
 دین جایگه بنفشه به هرمن توان دردد  
 استاد بهار

«سفرنامه نواحی شمال ایران» یکی از منابع مهم تاریخی - جغرافیایی است که به لحاظ ارزش‌های فراوان آن، برای نخستین بار چاپ و پخش می‌گردد. سواحل دریای خزر و شهرهای اطراف آن، به لحاظ موقعیت

خاص طبیعی و نیز به لحاظ هم‌مرز بودن با کشور روسیه تزاری، همواره یکی از مناطق پر آشوب کشورمان بوده است. جلگه‌های سرسبز حاصلخیز این منطقه، خام‌طبعی پادشاهان و حاکمان آن، و نیز قدرت‌طلبی روزافزون امپریالیسم روسیه‌تزاری، بوده است. با تمام این احوال، هنوز تاریخ کامل زائیده مسائل گوناگونی در این منطقه و مدونی از سرگذشت هم‌رویدادها و مردمان این ناحیه از سرزمینمان - حداقل در دوره قاجار به لحاظ اوج دگرگونی‌ها - تدوین نگشته است. و نیز هنوز تمامی متونی که به دلایلی در ارتباط با مسائل گوناگون این ناحیه نوشته شده، در دسترس علاقه‌مندان قرار نگرفته است. «سفرنامه نواحی شمال ایران» دقیقاً از این زاویه، اثری با ارزش، درخور توجه و ماندنی است.

این کتاب در سال ۱۲۷۷ هجری قمری مطابق با ۱۸۶۰ میلادی در زمان ناصرالدین شاه قاجار تألیف و توسط پطرس، مترجم دولتی به فارسی ترجمه شده است. مشخصات آن در «فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی» جلد دوم صفحه ۷۷، ۷۶ به این شرح ثبت شده است. شکسته نستعلیق بد، اواخر قرن سیزدهم ه. ق. تهران، ناصرالدین‌شاه، سرفصل با مرکب قرمز، روی اسماء اعلام و بعضی کلمات با مرکب قرمز خط کشیده، جلد تیماج، قرمز، مقوایی ۱۶۵ × ۲۱۰ - کاغذ: فرنگی (آبی)، ۱۰۹

۱۰۵۹/۳

۱۳۷۲

درباره زندگی ملکونوف مؤلف کتاب، غیر از توضیح مختصری که درباره او در این کتاب آمده، چیزی در دست نیست و یا ما به دست نیاورده‌ایم. از آنجا که این سفرنامه به فارسی ترجمه شده و از

متن ترجمه فقط يك نسخه در دست است و نسخ دیگری برای مقابله به دست نیامد تا احتمالاً درباره نویسنده، اطلاع بیشتری بدهد، به ناچار، به آنچه که در همین کتاب آمده، بسنده می‌کنیم.

مسلم آن است که ملکونوف به دعوت «دفترخانه جغرافیائی آکادمیک براندر به تفلیس رفته و از آنجا مأمور سیاحت صفحات شمالی» ایران شده است.

سفرنامه ملکونوف از چند نظر حائز اهمیت و ارزش می‌باشد:

#### ۱- موقعیت تاریخی:

مؤلف علاوه بر اینکه به ثبت موقعیت آن‌زمان مردم نواحی شمالی ایران پرداخته، به گذشته آنها نیز اهمیت داده است. نگرشی این چنینی به گذشته تاریخی مردم يك سرزمین، به خودی خود، به ارزش علمی يك اثر می‌افزاید. مؤلف خود به این مهم واقف بوده و چنین می‌نویسد «همگی سیاحان و جهان‌گردان اگرچه سالک يك مسلك اند و راهرو يك راه، ولی بیشتر گفتگوی ایشان درباره وقایعی است که خود آنان از آنها متأثر گردیده‌اند. هیچ يك را منظور اصلی تحقیق کیفیات ممالک، چنانچه شاید و باید نبوده است» صفحه ۸۵-۸۶ دقیقاً از این رو، مؤلف سعی خود را در شناساندن تاریخ مردم این نواحی در حد کمال مبذول داشته است. برای شناختن و تحقیق تاریخ این نواحی، مؤلف کتاب‌های زیر را مطالعه و از آنها سودجسته است: سیاحت‌نامه بارن‌درن، تاریخ طبرستان محمدبن اسفندیار، تاریخ گیلان و طبرستان ظهیرالدین، تاریخ شمس‌الدین دمشقی، تاریخ مخفف بن لوط، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، زهت‌نامه علائی، تاریخ سیوطی، احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم، اشکال‌البلاد ابوزید بلخی، کتاب‌اللبدان بلاذری، تاریخ سلطان محمود غزنوی، شاهنامه، تاریخ ابن‌اثیر و حمزه اصفهانی، محمدفیلی، عبدالرشید یاقوتی، عتبی، عین‌الذهب مسعودی، مؤثر سلطانیه عبدالرزاق و... او همچنین از منابع دیگر به زبان‌های مختلف بهره‌جسته است.

۱- انوار، سیدعبدالله. فهرست‌نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، جلد دوم، صفحه ۷۷، ۷۶.

بندی ندارد... صفحه ۱۷۹. توضیحاتی از این دست، در سراسر متن دیده می‌شود.

#### ۴- موقعیت جغرافیائی:

از عمده‌ترین وظایف مؤلف در سیاحت این نواحی از کشورمان، ثبت موقعیت‌های جغرافیایی بوده است<sup>۱</sup> و نواحی سواحل دریای خزر را به سه بخش عمده به شرح زیر تقسیم کرده است:

- استرآباد

- مازندران

- گیلان

در هر ناحیه، به ثبت دقیق موقعیت شهرها، روستاها، ابنیه‌ها و... پرداخته‌است، او مشاهدات خود را از شهر اشرف شروع و به نوشتن و گردآوری استحضارات و اطلاعات و مشاهدات خود تا انزلی ادامه داده است. او مشکلات خود را در ثبت درست مشاهدات این سفر چنین توضیح می‌دهد «ایرانیان از آن سوءظنی که به فرنگیان دارند، بسیار از روی حزم و احتیاط جوا بما می‌گفتند کسانی که استفساری از ایشان می‌نمودیم اطلاعی از جغرافیا چون نداشتند و تواریخ نمی‌دانستند، بدانگونه که شاید و باید از عهده ادای مطلب بر نمی‌آمدند. نام‌های دیهات و بلوک را بسیار کوشش کردم که مطابق لغات و موافق تلفظات آنان بنویسم. بنابراین آنچه به لغت روسی نوشتن ممکن نبود به املاء و انشاء ایشان نوشتیم. برای تعیین بلوک اگرچه پژوهش بسیار کردم، ولی نتیجه این شد که به جایی رسانید که نه به

۱- باید به این نکته توجه داشت که حکومت‌های استعماری برای اجرای نقشه و سیاست‌های خود احتیاج به آشنائی علمی داشته‌اند و چه‌کسی بهتر از سیاحان و محققان تحت‌الحمایه خود.

یکی از ویژگی مهم این اثر فهرست وقایع و سالشمار زندگی حاکمان منطقه است. که در نوع خود بی‌نظیر است و این مهم در کتاب‌های دیگری که درباره تاریخ و جغرافیای این منطقه نوشته شده، به این جامعیت دیده نمی‌شود. مؤلف در این باره می‌گوید «اکنون برای نیک دانستن تواریخ وقایع و حکمرانی مختلفه از کتب تواریخ مشرقیه از قبیل تاریخ طبرستان و زبدة التواریخ و عقد الجمان و مجمل فصیحی و حبیب‌السیر آنچه دریافت کرده‌ام به اعانت و دستیابی کتب دیگر این فهرست را خواهم نوشتن تا نیک دریافت گردد» صفحه ۸۶. شرح این وقایع از سال ۲۲ هجری قمری (۶۲۲ میلادی) تا ۱۰۳۱ هجری قمری (۱۶۲۱ میلادی) است.

ملکونوف در صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲، ضمن توضیحات کاملی از درگیری جنگ ایران و روس می‌نویسد «دهم آگوست ۱۷۲۳ اسماعیل بیک به پترزبورغ درآمد. و در ۱۴ ماه به حضور ایمپراطور مشرف شد در ۱۲ ماه سپتمبر بنا به اعتمادی که شاه طهماس به ایلچی خود داده بود، عهدنامه نوشته شد که داغستان و شیروانات و گیلانات و استرآباد ابدالابدان به روسیه واگذار شود». این سند گویای این واقعیت است که قبل از قرارداد گلستان و ترکمانچای امپراطوری روسیه برای تصرف چند ناحیه از خاک ایران نقشه می‌کشیده است. و نیز نشان دهنده این واقعیت است که پادشاهان ایران به خاطر عدم پیوند با مردم و نیز به خاطر عدم لیاقت و کفایت، در هر جنگی، بخشی از خاک کشورمان را، می‌بخشیدند.

ملکونوف به هر جا که قدم می‌گذارد، علاوه بر اینکه از تاریخ گذشته‌اش می‌گوید در ثبت وقایع و موقعیت‌های زمان با دقت و ظرافت خاص خود، می‌کوشید. درباره رشت چنین می‌نویسد «رشت را دارالمرز گویند. سکه‌اش به همین نام. خانه‌های آن بیشتر آجرین. بام‌ها سفالین. خانه [ای] که توان خانه گفت قونسل‌خانه روس است. کوچه‌ها تنگ ولی مفروش. چاه‌ها در راه بسیار و سر باز. حصار-

غلط آن اعتمادی و نه به صحت آن اعتقادی توان کرد. اگر احیاناً سهوی رفته باشد، توان گفت که از نایبانی و بی بصیرتی خود آن اهالی است، نه از قصور و فتور من» صفحه ۸۴.

بی شک ثبت دقیق نام‌ها و موقعیت شهرها، روستاها، محلات، خیابان‌ها، کوچه‌ها، حمام‌ها، باغ‌ها، مدارس، مساجد و... نمی‌تواند بدون استفاده از دانش مردم مناطق محلی صورت گیرد. تأمل در سطرهای بالا می‌تواند طرح مشکلاتی را که هر پژوهنده‌ای در این زمینه می‌تواند داشته باشد، اندک بیان کرده باشد.

### ۳- موقعیت اقتصادی:

نویسنده مشاهدات خود را از وضع کشت و کار مردم و همچنین منابع طبیعی و نیز چگونگی تجارت کالا در منطقه و خارج از آن را، با ظرافت خاصی ثبت کرده است.

در سراسر کتاب، چشم تیزبین نویسنده، هر جا که مردمی را دیده، از کسب و کار آنها نیز سخن گفته است. وضع درآمدها، مالیات‌ها، مبادلات کالا بین شهرها و روستاها و نیز رد و بدل آنها در خارج از منطقه، جزو مشخصات این کار است. مؤلف یک کارگذار روسی است سعی بیشتر خود را در جهت شناساندن موقعیت اقتصادی کشور روسیه در ایران - که جزء وظیفه اصلی او نیز بوده مبدول داشته است. جدول‌های مفصلی که از منابع طبیعی آورده - با قید مشخصات منابع و مکان‌های شناخته شده آن - خود نمونه‌ای از تلاش او در این راه است. در گیلان شرح مبسوطی از وضعیت ابریشم را ثبت می‌کند. و در مازندران، مشخصات کوه‌هایی را می‌دهد که منابع آن شناخته شده و از رودهایی که ماهی در آن صید می‌شود، می‌گوید و نیز اجاره شیل‌ها را به تفصیل یادآور می‌شود و... در ارتباط با تجارت خارجی می‌نویسد که «تجارت تجار بادکوبه و روسیه به دستگیری ایرانیان

است. چه از راه شاهرود برای کمی آذوقه نمی‌توانند رفت و ناچارند با ایرانیان بسازند و داد و ستد با تجار ایران نهانند. بزرگترین تجارت‌ها [با] کهپانی روسی است. صفحه ۱۳۴

### روابط اجتماعی:

ثبت عادات و رسوم مردم یک منطقه، احتیاج به بینش عمیق اجتماعی دارد. این شناخت علمی از یک جامعه است که باعث می‌شود تا ماهیت روابط اجتماعی از یکدیگر بازشناخته شود و دقیقاً در همین رابطه پایگاه طبقاتی جامعه‌ای را به درستی ترسیم کرد. ملکونوف در این راه با گام‌های استواری پیش می‌رود هر چند قضاوت او درباره مردم این سرزمین جدا از منافع کشور خویش نمی‌توانست باشد - در همین رابطه است وقتی که او از وضعیت تاربخسی، اقتصادی مردم حرف می‌زند، روابط اجتماعی آن را نیز با دقت ثبت می‌کند. «ضرب و ضرابخانه» در تاریخ کشور ما سرگذشت جالبی دارد.

مؤلف اثر، این پدیده اجتماعی را با دیدی انتقادی، طنز گونه، این چنین توصیف می‌کند. «[در بار فروش] ضرابخانه ایست که از دیوان اجازه است. حالتی غریب و بس عجیب دارد. شخصی را نشسته بینی و گویند استاد است. گاوی و مرغی چند در کارخانه بسته دارد. هم در آن حال که مفتول سیمین یا زرین در آتش است به آذوقه و چینه دادن گاوان و مرغان مشغول است. دیگری بی آنکه نگاه کند، سکه می‌زند. بهر شکل و وضع که بیرون آید: چپ، راست، شکسته، درست، گرد، دراز، دو نفر دیگر پاسبان اویند که ندزدند. و دو دستی دیگر است بی صاحب که صاحبان آنان پیدا نیست. صیقلچی هستند. هر کس در هر وقت خواهد آید، اگر زر و سیمی داشته باشد، سکه زنند. صفحه ۱۵۸

در هر جای با اصطلاح حساس دیگری که کارگران عرق می‌ریزند و جان می‌کنند، چنین شرایطی را دارند. نمونه دیگر این تصویر را، که گویای شرایط توهین آمیز از یک طرف، و عدم اعتماد

۱- نگاه کنید به پا بنشت صفحه ۲۲.



به کارگران از طرف دیگر - به واسطه روابط اجتماعی غلطی که مبتنی بر دزدی و رشوه بود در اطراف خراسان و به خصوص در نیشابور دیده شده است. کارگرانی که در معادن فیروزه به کار اشتغال داشتند، همیشه توسط یک سرکارگر دائم زیر نظر قرار می گرفتند تا مبادا کارگر ناگهان «فیروزه» بدست آمده را ببلعد. و از این بابت صاحب معدن متضرر شود.

بی مناسبت نیست که یادی از ه. ل. رایینو (۱۹۵۰ - ۱۸۷۷) و اثر به جا ماندنش «دارالمرزگیلان» بشود. این کتاب توسط جعفر خمایی زاده ترجمه، تصحیح - و گاهی به صورت روزآمد تنظیم شده است.

«رایینو برای جمع آوری مطالب این کتاب در فاصله سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۲ که با عنوان کنسولیاری بریتانیا در رشت به سر می برد، صمیمانه به تلاش پرداخت»<sup>۱</sup>.

رایینو، نه تنها درباره تاریخ و جغرافیا این منطقه، کار کرده بلکه آثار فراوانی در جمع آوری و تحقیق روی سکه ها، آداب و رسوم مردم، و نیز پژوهش درباره انواع برنج، تخم نوعان و... به عمل آورده است. این خدمات رایینو در جمع آوری فرهنگ منطقه قابل ستایش است. او در مقاله ای تفصیلی چگونگی تحقیقات و مطالعات خود را به رشته تحریر در آورده است. در این مقاله درجایی اشاره می کند که «گاهی برای روشن شدن مطلب موضوع تحقیق مثل تخم نوغان و پیله ابریشم را به مردم نشان می دادم و عقاید ایشان را درباره هر یک می پرسیدم. روزی در باغ کنسولخانه بر سر اسم انواع برنج نزاعی سخت در میان بزرگیان برپا گشت»<sup>۲</sup>.

و نیز در جای دیگر می گوید «برای جمع آوری قصه ها و تصنیف های عامیانه به زبان گیلکی و طالش از سراسر ایالت گیلان

۱- رایینو، ه. ل. ولایت دارالمرزگیلان، ترجمه جعفر خه‌های زاده، بنیاد فرهنگ ایران  
۲- چگونگی گذشتن اوقات فراغت در ایران با پیشنهادی چند به جوانان ایالات ایرانی سواحل خزر. روزگار نو، جلد ۳، شماره چهار، ۱۹۴۴ م صفحه ۵۲

دهقانان و چوپانان می طلبیدم، می آمدند، قصه می گفتند و سرود می خواندند و ما هر آنچه را که می شنیدیم، می نوشتیم»<sup>۱</sup>.

«سفرنامه نواحی شمال ایران» را می توان در حد کارهای رایینوو گاهی - در بعضی از جهات - برتر از آن دانست. چرا که اثر ملکونوف مقدم بر کار رایینو نوشته شده. و دور نیست رایینو متن اصلی اثر ملکونوف را که به روسی چاپ شده، دیده باشد و مورد استفاده قرار داده باشد؟!

راقمان این سطور در اواخر سال ۱۳۵۶ این دو سند تاریخی را همراه با یک سفرنامه دیگر ویرایش نموده و طبق موافقت به یکی از ناشران روبه روی دانشگاه که در انتشار منابع تاریخی و جغرافیایی ایران خود را آدم معتبری می داند - می سپارد. ناشر مدتی از چاپ آن سر باز می زند. در همین زمان بخش سوم این کتاب - همانطور که در بالا اشاره رفت - توسط انتشاراتی دیگری چاپ می شود. در دوران انقلاب و چندی بعد از آن، ناشر به این دلیل که کتاب های تاریخی و جغرافیایی فروش ندارد، باز این دست آن دست می کند. و هر بار به بهانه ای از چاپ آن سر باز می زند. به ناچار این اسناد را از ناشر با انصاف باز پس گرفته و در گوشه ای، بدست فراموشی سپردیم. در اواسط سال ۱۳۶۲ بار دیگر سراغ این مجوه رفتیم. راستش دریغمان آمد تا کاری را که در تصحیح و بازپیرایی آن رنج زیادی را تحمل کرده بودیم، چاپ و در دسترس علاقمندان، قرار ندهیم.

این متن با اینکه از حجم زیادی برخوردار نیست، ولی مشکلات زیادی بر سر راه داشت که ما برخی از این مشکلات را در اینجا یادآور می شویم.

۱- متن اصلی این کتاب، برای مقابله و مراجعه جهت ثبت برخی از اسامی که به نظر نادرست و نامفهوم می آمد، در دسترس

نبود. و مهمتر از آن، متن ترجمه نیز پیش از يك نسخه دیده نشده است. تعدد نسخات يك متن، بی‌شك در تصحیح درستر متن، به ویرایشگر كمك شایانی می‌کند.

۲- خط بسیار بد کاتب کتاب، می‌تواند بزرگترین مشکل این کار به حساب آید. سید عبدالله انوار نیز در معرفی این کتاب از خط بد آن یاد می‌کند: درست نوشتن کلمات، چندگونه نوشتن يك کلمه در جاهای مختلف، درست قرار نگرفتن نقطه‌ها روی حروف مربوط، و... بخشی از گرفتاری‌های نامتعارف این متن برای تصحیح بود.

۳- برای ثبت بعضی از اسامی متأسفانه مرجع جامع، گسترده و موثقی وجود نداشت. (تنهاراهنمای مادر این راه «دارالمرز گیلان»، «از آستارا تا استرآباد»، «فرهنگ جغرافیای ایران» و... بوده) تا بتوانیم بسیاری از اسامی موجود در کتاب را با آن تطبیق کنیم. این مهم خود نشان دهنده گسترده بودن کار - سفرنامه نواحی شمال ایران - است.

۴- در این کتاب گاهی کلماتی دیده می‌شود که املاء آنها دقیقاً ثبت عامیانه آن کلمات است. معلوم نیست این همان گرفتاری و مشکلی است که نویسنده در مقدمه از آن یاد می‌کند یا مشکلی است که مترجم به آن افزوده است. ثبت کلماتی مثل «تارگوراب» به جای «ظاهر گوراب» و «پسخوان = پسخوان» به جای «پسیخان» و... نمونه‌ای از این دست است.

۵- هیچ مطلبی درباره شناخت مترجم این اثر، پطرس، پیدا نکردیم.

در پایان از زحمات بیدریغ کارگران و کارکنان چاپخانه کاویان که با گشاده‌روئی سختی‌های این کار را آسان گرفتند و با ماصمیمانه همکاری کردند سپاس بسیار داریم.

محمد گلبن - فرامرز طالبی

فروردین ماه ۶۳ - تهران

سفرنامه روسیه

عزالدوله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَبِهٖ نَسْتَعِیْنُ

روز سه‌شنبه غره رجب المرجب هزار و سیصد هجری، ۲۶ آوریل  
هزار و هشتصد و هشتاد و سه روسی:

۱۷ درجه ثور، نیمساعت بعد از ظهر از دارالخلافه تهران حرکت  
نموده، اجزاء سفارت کبری امیرالامراء العظام مصطفی قلیخان  
میرپنجه، متعهدالسلطان، میرزا جوادخان سرتیپ<sup>۱</sup> مستشار میرزا تقی  
خان منشی اول میرزا علیخان مترجم<sup>۲</sup> میرزا حسنخان منشی دوم در  
دو کالسکه طاهرخان میرزا علینقی حسین‌بیک در یک کالسکه بودند.  
برای حمل بند تاران طاس<sup>۳</sup> و گاری حاضر کرده به اسب توپخانه  
بسته روانه شدیم. یک ساعت و ربع بعد غروب مانده کنار رودخانه  
گرچ رسیده، بعد از نیم ساعت مکث از آنجا حرکت کرده، پانزده دقیقه

---

۱- میرزا جواد خان سعدالدوله یکی از رجال انقلاب مشروطیت محسوب  
می‌شود. او در آن اوان ابن‌المنه لقب داشت. وی پسر حاج بهرزا جبار، ناظم‌الهیام  
امین‌تذکره آذربایجان بود که از طرف میرزا تقی‌خان امیرکبیر به این شغل منتخب  
شد و زهانی نیز ژنرال کنسول ایران در بغداد بود. برای اطلاع بیشتر از احوال  
این رجل سیاسی دوره قاجار به کتاب شرح احوال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳  
هجری به قلم مهدی باهداد، از انتشارات زوار تهران رجوع شود.

۲- مترجم مخصوص ناصرالدینشاه.

۳- وسیله حمل و نقل سفر

به غروب مانده، در مهمانخانه حصارك رسیده، در آنجا توقف شد. چند اسب از اسبان توپخانه به واسطه خامی پا انداخت. گفتم اسب چاپاری به کالسکه‌ها و تاران طاس ببندند. امروز هوا قدری گرم بود. مسافت از تهران الی حصارك هفت فرسنگ است.

#### چهارشنبه دوم رجب و ۲۷ آوریل:

نیم ساعت از دسته گذشته، از مهمانخانه حصارك حرکت نموده، بعد از دو ساعت به مهمانخانه ینگى امام وارد شدیم. ینگى امام مهمانخانه و باغ و قلعه تازه خوبی داشت. پس از عوض کردن اسب و نیمساعت توقف روانه قشلاق شدیم. در مهمانخانه قشلاق صرف ناهار<sup>۲</sup> شد. از آنجا به کوندر و از کوندر حرکت نموده، دو ساعت به غروب مانده وارد دارالسلطنه قزوین [شدیم و] در عمارت حکومت خدمت نواب اشرف والا ملک آرا حاکم منزل نمودیم. از آنجا تا قزوین ۶ فرسخ است بقاعده. چاپاری در شب کمتر باشد. هوای امروز ابر و خنک بود. شب قدری باران بارید. نواب اسحق میرزا و یعقوب میرزا در سر شام بودند. جناب حاجی میرزا عبدالحسین نایب‌الصدر را ملاقات نموده، تلگراف به جناب جلال‌التماب وزیر دول خارجه<sup>۳</sup> شد.

#### پنجشنبه سوم و ۲۸ آوریل:

صبح بانواب والا ملک آرا [به] اندرون رفتد، ساعتی توقف کرده میرزا علیقلی مشغول تعمیر یخدان‌ها که از صدمه و تکان گاری اغلب خرد شده است، می‌باشد. یک ساعت بعد از ظهر نواب ملک آرا را وداع گفته، از قزوین بیرون آمدیم. نواب امیرزاده محمد میرزا و سایر اعیان که بدرقه کرده بودند، بر گردانده، با کالسکه روانه آقابابا شدیم. بنه را هم حمل قاطر مکاری کرده بودند. ساعت به غروب مانده

۲- در سراسر متن کتاب «نهار» آمده است  
۳- جناب اشرف پرنس میرزا محمد علی‌خان علاءالسلطنه  
۶- متن: خورد

به آقابابا رسیدیم. باد سرد و مه می‌آمد. مسافت سه فرسخ است. ینه دو ساعت از شب رفته رسید. وضع این است. بواسطه دیر رسیدن ینه از حیثیت چراغ خالی از مزه نبود. فانوس کدخدای آقابابا یاد از عهد قدیم می‌داد.

#### جمعه چهارم رجب و ۲۹ آوریل:

طاهرخان اسب‌ها را حاضر نمود. میرینجه از سرمای دیشب سرفه می‌کرد، میرزاییک نایب‌الموت با چند نفر از کدخدایان الموتی که تا اینجا آمده بودند، مراجعت کردند. کالسکه‌ها را در آقابابا گذاشته به کالسکه‌چی انعامی داده، اسب چاپاری آوردند. من اسب قراکوندی سوار شدم. در مزرعه دو فرسخی آقابابا اسب‌ها را عوض کرده، از آنجا دره و تپه و ماهور بود. از چادرهای طایفه قیاس‌وند می‌گنشتیم. از حرزان گذشته، سرازیری زیادی طی شد. به پاچنار رسیدیم. هوا تا اینجا بسیار خوب بود. بعد از صرف ناهار قدری منقلب شد. اسب عوض کرده، سوار شدیم. باران قدری می‌بارید. در کنار شاهرود و پل لوشان باران شدت کرد. در پناه سنگی یک ساعت توقف شد. بعد از پل لوشان گذشته، همهجا یورتمه و چارنعل می‌آمدیم. از همراهان جلو افتاده، من و طاهرخان یکساعت و ربع به غروب مانده در منجیل به تلگرافخانه پیاده شده جناب موسیو کوسیسیک وزیر مختار اطریش از گیلان می‌آمد، در خانه منزل کرده بود. میرزا عبدللمخان اطلاع داد طاهرخان را به احوال‌پرسی فرستاده، یک ساعت از شب گذشته، وزیر مختار [به] منزل من آمدند. نیمساعت صحبت کرده، مراجعت کردند. امروز دوازده فرسنگ راه طی شد. در عرض راه باران بسیار بارید هوا خنک بود. شب بواسطه کثرت کک بیخوابی کشیدیم.

#### شنبه پنجم رجب و آخر آوریل:

نیم ساعت از دسته گذشته، از منجیل سوار شده، از پل منجیل

گذشته. در این فصل این راه بسیار باصفا است. خاصه بلوک رحمت آباد و کوه و جنگل آن که در کنار دست راست سفید رود است. هر ساعتی دورنمای خوبی نشان می‌داد. مخصوصاً آبادی کلشتر و گل زرد و خود رحمت آباد که نزدیک کوه مرتفع درفک واقع است. [از] دست چپ رودخانه که می‌گذشتیم، رودبار و قریه جوئن پر از درخت زیتون بود. و از دو طرف درخت‌های زیتون با درخت‌های جنگلی عظیم به رنگ‌های مختلف به هم آمیخته. زراعات گندم و جو، کوه و دره را باغی بزرگ ساخته بودند. سفید رود در این وسط کوه‌ها بلند با پیچ و خم به صعوبت راه پیدا کرده، جاری است. در رودبار کنار آسیاب<sup>۷</sup> و آبی که از بیلاق رودبار<sup>۸</sup> جاری است در زیر چنار بزرگی توقف، به واسطه باران در آنجا صرف ناهار نموده، خستگی امروز بیش از دیروز است. باران آرام گرفت، سوار شده، یکساعت بعد از ظهر به رستم آباد رسیده، به قدر دو ساعت توقف شد. اسب‌های خسته را عوض کردیم و از آنجا حرکت نموده، از بغله‌های سخت و جنگل خوب می‌گذشتیم. این راه پر تگاه‌های بسیار بد از سمت رودخانه پیدا کرده، خاک‌ها را شسته زیر جاده خالی قدری علف و برگ روی آن را گرفته، کمال خطر را دارد. روزی نیست که از این<sup>۹</sup> راه صدمه به عابرین وارد نیاید. یکساعت به غروب مانده، به امامزاده هاشم که در جنگل واقع است، رسیده، نواب شاه‌مراد میرزا رئیس تلگرافخانه رشت استقبال کرده بود. شب را در آنجا توقف بود. باران شدیدی می‌بارید. صدای بلبل قطع نمی‌شد.

یکشنبه ششم رجب و اول مه ماه:

صبح از امامزاده هاشم با اسب چاپاری روانه شدیم، یحیی میرزا، حاجی میرزا محمد علی خان امین‌الرعا یا تا شاه آقاجی آمده بود در



نواب والا عزالدوله (عبدالصمد میرزا)

۷- متن: آسیا

۸- متن: رودباری

۹- متن: آن

سنگر ناهار خوردیم. توقف شد. سه ساعت و نیم به غروب مانده، روانه شدیم. جناب والی با جمعی از اعیان و کارگزاران خارجه نایب و مترجم قونسولگری روس در گل پرده سر آمده بودند. سه ربع به غروب مانده به عمارت حکومتی رشت وارد شدیم. بلافاصله قونسول روسی مقیم گیلان به دیدن آمد. شب قدری باران بارید. هوا کمال لطافت را داشت.

#### دوشنبه هفتم [رجب] و دویم ماه مه:

در رشت توقف بود. عصر امام جمعه و علمای رشت بدین آمدند.

#### سه‌شنبه هشتم [رجب] و سوم ماه مه:

صبح از شهر رشت حرکت و روانه‌انزلی شدیم. در بالاخانه‌های<sup>۱۰</sup> پیربازار ناهار صرف شد، نایب قونسول روس و جمعی از اعیان رشت را از آنجا مراجعت داد. پس از آن به لتکا و کرجی نشسته، در میان مرداب چند مرغابی و حقار شکار شد، به کشتی همایونی که حاضر شده بود رسیده و داخل کشتی شدیم. وضع مرداب و صفای آن تعریف و تمجید داشت. سه ساعت به غروب مانده، وارد انزلی شدیم. رسماً شلیک توپ کردند. مقرب‌الخاقان نصرت‌الله‌خان سرتیپ طالش آمده بود. صاحب‌منصبان نظامی و توپچی سرباز ساخلو انزلی با لباس رسمی در میان باغ حاضر بودند. در برج شمس‌العماره منزل شد. از این برج دریا نمایان بود. آرام ولی انقلاب. چند کشتی تجارتنی در لنگرگاه بودند.

#### چهارشنبه نهم [رجب] و چهارم ماه مه:

صبح با کرجی در مرداب قدری گردش رفتیم. در این موسم شکار کم است. مگر مرغی که اهل گیلان آن را قیل می‌گویند، بسیار فراوان است. بقدر غاز سیاه و حرام‌گوشت است. غیر از این و چپ حقار چیزی نیست. عصر با والی و اجزاء به تماشای قورخانه و

۱۰- متن: بالاخانه‌های

توپخانه انزلی رفتیم. مکان و محل انزلی و هوای خوب آن از حد وصف من بیرون است امید که بتوجه خاطر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه بطوریکه لایق چنین مکانی است، اسباب آبادی و یوازم سرحدی فراهم آید.

#### پنجشنبه دهم رجب و پنجم ماه مه:

وقت ظهر کشتی سزرویچ الکسندر در صفحه دریا نمایان شد. قونسول روس والذصوف که شب گذشته رسیده بود، رو بکشتی حرکت کرد. به او گفته بودم که سه ساعت به غروب مانده به کشتی خواهم آمد. در ساعت مزبور اجزاء با لباس نیم‌رسمی ایشان حاضر شده با والی نصرت‌الله‌خان و شاه‌مراد مبرز و اعیان رشت به کشتی همایونی نشسته، روانه شدیم. پس از پانزده دقیقه به کشتی سزرویچ الکسندر داخل شدیم و کنیازتومانف که شامبلان اعلیحضرت امپراتور که مهماندار بود با لباس رسمی در ورود کشتی اجزا خود را معرفی کرد. از این طرف هم معرفی شد. بعد از لحظه [ای] قونسول روس با والی و غیره مراجعت نمودند، در ساعت هفت و ده دقیقه که یک ربع از غروب گذشته بود، لنگر کشتی را کشیدند. چرخ‌های کشتی به حرکت افتاد. یک ساعت از شب گذشته شام حاضر کردند. در صرف شام به سلامتی اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراتور روس هورا کشیده شد. دریا آرام، هوا مساعد، ماهتاب روشن بود. این کشتی بسیار معتبر و از هر جهت آراسته، اطاق‌های تمیز و پاکیزه داشت. همراهان از حیثیت منزل آسوده بودند. این کشتی از کمپانی قفقاز مرکوری است.

#### جمعه یازدهم رجب و ششم ماه مه:

در بالای کشتی دریا و کناره را تماشا می‌کردم. به تماشای چرخ و کارخانه بخار کشتی رفتیم. کشتی‌های بادی و آتشی عبور می‌کردند. از باد کوبه گذشته در پنج ساعت به غروب مانده از آبشاران که از مکانهای با خطر دریا است، می‌گذشتیم. ساحل نمایان بود. اینجا

قدری کشتی توقف نمود. تلگراف به حاجی ترخان کردند. در نیمه شب کشتی راه افتاد و راحت بودیم.

شنبه دوازدهم [رجب] و هفتم ماه:

امروز صبح باد قدری کشتی را حرکت می داد. و کشتی از مقابل پتروسکی می گذرد. از سمت مقابل که طرف مشرق است قره باغاز<sup>۱</sup> است. کپیتان می گفت آب از این دریا به آن خلیج همیشه جاری است. آب آنجا تلخ بود و شورتر از دریاست، بحدی که ماهی زندگی نمی تواند بکند. طول دریای مازندران هزار و پانصد ورس، عرض پانصد ورس. عمیق ترین محل دریایانصد و هفده، [؟!] شیرین است.

یکشنبه ۱۳ رجب و هشتم ماه:

چند کشتی بادی از طرف حاجی ترخان نمایان شد که به طرف باد کوبه می رفتند. باد مساعد داشتند. دریا آرام بود. با کپیتان به تماشای کشتی و آسیاب چرخ آن رفتیم. عصر چند کشتی بخار بزرگ رو به جنوب می رفت. یکساعت و نیم به غروب مانده به دهنه رودخانه ولگا رسیدیم. کشتی های زیاد نمایان شد کشتی بزرگی الکسندر نام به ما نزدیک شد. کولونل کلادیشف آچودان مخصوص اعلیحضرت امپراطور، موسیو یحیی تی نف مترجم وزارت خارجه روس و میرزا احمدخان قونسول ایران و جمعی دیگر به کشتی ما آمدند. با لباس رسمی معرفی شدند. کولونل به حاجی ترخان می بایست برگردد، اظهار کرد که روز پانزدهم روز تاجگذاری است. لکن روز ورود ما شانزدهم خواهد بود. جهت پرسیدم، گفت موافق نوشته [ای] که وزیر مختار ایران به وزیر دول خارجه روس نوشته است که شاهزاده در کلیسا کلاه بر نمی دارد، از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم مانع به کلاه برداشتن نیستند. بدین جهت کارگزاران دولت روس ورود ما را به روز شانزدهم قرار گذاردند. تغییر آن مشکل است.



خیابانی در تهران

حق آن است که در این مرحله جناب وزیر مختار به قاعده گفتگویی به میان انداخته این شرط و عهد و این اظهار قبل از وقت و نرسیدن من بیهودگی و نامناسب بود. با کمال اوقات تلخی از حرکت وزیر مختار ناچار قبول کردیم، در موعدی که معین کرده‌اند وارد شویم. با اینکه زمان داشتیم [به] مسکو برسیم بواسطه این گفتگوهای بیجا و بیهودگی فسخ عزیمت کردیم. و حال اینکه اگر این گفتگو در میان نبود به سهولت و آسانی عذر این کار خواسته می‌شد. و این مسئله برای من بعد هم اسباب اشکال نمی‌گردید.

دوشنبه چهاردهم رجب و نهم ۴۵ ماه:

صبح بود اطراف رودخانه ولگا به واسطه درخت و نی تماشای خوب داشت. و هر چند دقیقه آبادی‌ها و خانه‌های ماهی‌گیری و دهات نمایان شد. زمین اطراف رودخانه مسطح بود. چمن و سبزی داشت. امروز بعد از زحمات مهماندار چون نشان درجه اقل خارجه داشت و استدعای بدل نشان نمود. نشان سرتیپی دوم با حمایل آن از جانب سنی‌الجوانب همایونی به او داده شد. به کیتان و عملیات کشتی خلعت و انعام داده، سه ساعت و نیم از دسته گذشته، کشتی الکسندر دوم لنگر انداخت. کولونل کلادیشف که پیش‌رفته بود، داخل کشتی شد. نایب‌الحکومه هشترخان و رؤسای شهر که به استقبال آمده بودند به کشتی آمده و معرفی نمود. جمعیت از زن و مرد شهر در کنار اسکله ازدحام داشتند. زمین را از ماهوت گلی فرش کرده بودند. از کشتی بیرون آمده با مردمی که در دو طرف کشتی محل عبور ایستاده بودند تعارف کرده با نایب‌الحکومه شهر در يك درشکه نشسته روانه شدیم، کوچدهای<sup>۱۲</sup> هشترخان خاک و غبار بسیار داشت. در نزدیک عمارت حکومتی که منزل بود يك دستد سرباز ایستاده بودند پیاده شده، از صف سربازان قراول عبور نموده، داخل عمارت شدیم، قریب

۱۲- هتئ: کوچهای

به ظهر نهار صرف شد. اغلب غذا چلوخورش و پلو ایرانی بود. در ساعت چهار، نایب‌الحکومه و مردم اجزاء دیوانخانه اعیان هشترخان به دیدن آمدند. در تالار بزرگ نایب‌الحکومه از آنها معرفی نمود. حاجی آقا خان و آقاعلی‌اکبر تاجر ایرانی در جزو آنها بودند. در ساعت پنج کولونل کلادیشف و نایب‌الحکومه ما را به تماشای باغ و ایلخی مادمان مکارف تاجر روسی دعوت نموده بودند. باغ انگور خوبی داشت درختهای دیگر غیر از انگور در هشترخان بسیار کم است. عمارت خوبی دوبرتبه تازه می‌ساخت. چای و شیرینی و میوه فراهم کرده بود. خیابان را فرش از ماهوت انداخته بودند. بعد در بیرون باغ اسب‌های سیاه و قزل خوب جفت نمودند. بسیار خوب به نظر آمد، از جفتی ششصد تومان الی دویست و سیصد تومان قیمت دارند. بقدر سی چهل تومان با کره خوب آماده، بسیار خوب نگاهداری از آنها کرده بودند، عمارت مکارف تا شهر قریب نیم فرسخ مسافت دارد. سمت شرقی شهر واقع است. عجب اینکه يك اسب شرارت کرد از جا حرکت نموده، مهتری که پیراهن قرمز دربر و دهنه آبخوری در دست داشت، همراه او حرکت کرد. هر چه خواست او را نگاهدارد، نتوانست. روی زمین خوابید، اسب او را می‌کشید. او دهنه را رها نمی‌کرد، چندین بار به اطراف میدان او را کشید روی خاک. اگر نرمی خاک آن میدان نبود، البته تلف می‌شد. آخر الامر اسب را نگهداشت. در نهایت زرنگی از زمین برخاست. مورد تمجید همگی گردید. مقارن غروب آفتاب معاودت شد. شب را پس از انقضای شام، که جمعی از صاحب‌منصبان در سر میز حاضر بودند، به تماشای سیرک رفتیم. دو شب است که جمعی از فرانسوی‌ها<sup>۱۳</sup> به ریاست کدفردا فرانسوی به هشترخان آمده، بازی درمی‌آوردند. این سیرک محض آنها از چوب ساخته شده است. چندین اسب خوب نمودند. گفتند هفتاد اسب<sup>۱۴</sup> دارند. چندین نفر موسیو و مادام<sup>۱۴</sup> اسب

۱۳- هتئ: فرانسوها

۱۴- هتئ: هدم



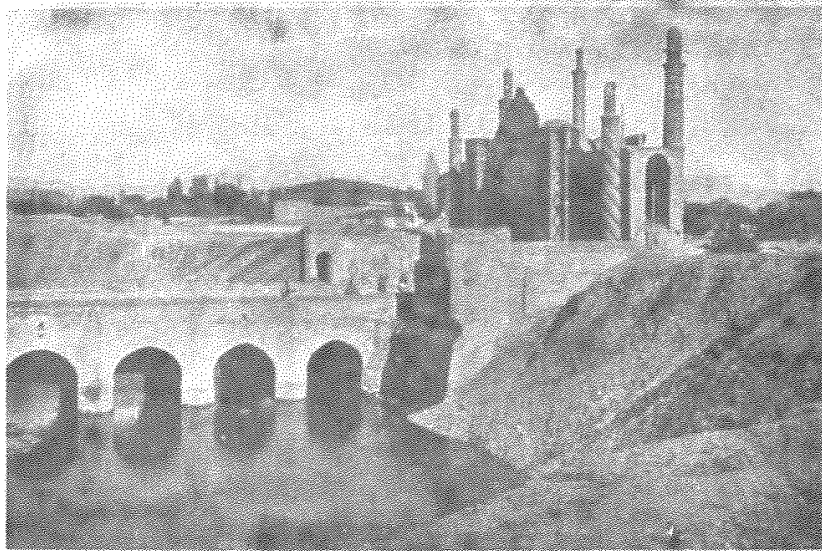
دوآیندند، چند سگ خوب معلم داشتند. سه سگ سفید پشمالو و یک سگ قرمز رنگ بود. تا نصف شب مشغول تماشا بودیم. بسیار بازی‌های خوب کردند. موجب حیرت گردید. جمعیت از زن و مرد در سیرک بسیار شده بود. از سه منات الی یک منات داده، داخل می‌شدند. بعد از نصف‌شب به منزل آمدیم.

سه‌شنبه پانزدهم رجب و دهم مه ماه:

باران می‌باریدمیدان جلو عمارت هشرخان جمیعاً از درخت اقا قیا<sup>۱۵</sup> است. در این وقت گل‌دارند. میرزا جوادخان را به قونسول خانه ایران فرستادم. کولونل کلادیشف آمد از برای امروز و امشب بعضی تماشا و گردش بیان کرد. قرار شد یک ساعت بعد از ظهر با کالسکه گردش در میان شهر کرده به خانه و باغ قدیمی که پطر کبیر ساخته تماشا کنیم. و شب [به] تماشاخانه هشرخان برویم. در آن ساعت سوار شده [به] باغ رفتیم کشتی و آلات کشتی سازی که پطر کبیر استعمال کرده بود، تماشا نموده، در مراجعت به اصرار میرزا احمد خان قونسول به منزل عکاس یلته که در سر راه بود رفتیم. عکس انداختند.

هشرخان شهر عظیمی است تجارت‌گاه و بندرگاه خوبی است. در گمرکخانه صندوق بسیاری کشمش و میوه‌جات خشک ایران ریخته بودند. با اینکه باران باریده و می‌بارید و کوچه‌های حاجی ترخان به قدری خاک دارد که گرد صدمه می‌زند. در ساعت سه به منزل وارد شدیم. مردم اینجا لباس‌های غریبه دارند، مردها پیراهن قرمز زیاد می‌پوشند. زنها لباس مختلف دارند. تاتارهای مسلمان چادر به سر می‌کشند. ارمنی‌ها و غیره چارقد کوچک به سر می‌کنند. و زیر گلو گره می‌زنند. آن چارقد از همه رنگ پارچه می‌شود. بعضی هستند به لباس فرنگی.

شب به تماشاخانه رفتیم. در باغ وسیعی بود. بیشتر درخت اقا قیا



تهران : دروازه تهران